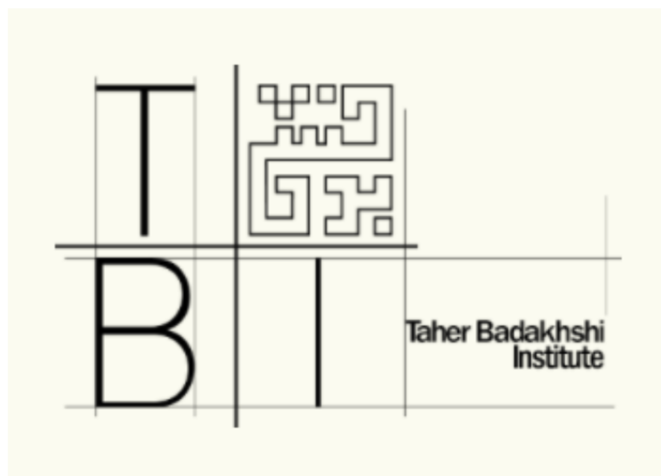
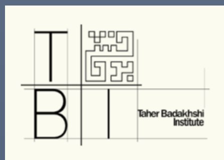

TBI
Taher Badakhshi Institute

2024



Journal of Taher Badakhshi Institute for Social Transformation

TAHER BADAKHSHI INSTITUTE FOR SOCIAL TRANSFORMATION

پژوهش‌کده طاهر بدخشی برای تحول اجتماعی

First published 2026

Citation:

Harun Badakhshi, The National Question

Journal of the Taher Badakhshi Institute

V.3: page 20-41, 2026

TBI Academic Press

استناد

داکتر هارون بدخشی, مسله ملی و ستم ملی

مجله پژوهش کده طاهر بدخشی

شماره ۳, برگه ۲۰ تا ۴۱

سال انتشار ۲۰۲۶

TBI Academic Press

مسله ملی و ستم ملی

اندیشه های بنیادین طاهر بدخشی برای سده نو

مسئله ملی و حق تعیین سرنوشت مردم

مبانی نظری، مباحث اصلی و دیدگاه‌های فعلی

مقوله های "مسئله ملی" و "حق تعیین سرنوشت مردم" از جمله مضامین اصلی نظریه سیاسی[1]، حقوق بین الملل[2] و تاریخ معاصر هستند. در سطح معنایی, هر دو جستار اشاره به ماهیت و ساختار سیاسی حکومت, به گوهر قدرت و به خاصیت دولت دارند. در زمینه ی درگیری های حقوقی و در بافت ترکیب های قدرت محور در کشورهای چند ملیتی, هر دو جستار کارکرد معین نظری و عملی دارند. هر دو جستار در فلسفه سیاسی مطرح اند, به ویژه با توجه به درگیری‌های جهانی فعلی و با توجه به بحث‌های جاری در پیرامون ملت باوری (ناسیونالیسم) معمولی و تند رو، حقوق مدنی و سیاسی اقلیت‌ها در کشورهای چند ملیتی و به ویژه با تاکید بر حق جدایی.

مقوله **مسئله** ملی[3] (برداشت ۱۹۷۱م: **پرسش** در رابطه با اصل ملی) به چگونگی سازمان دهی سیاسی, اجتماعی و فرهنگی ملیت‌ها (برداشت ۲۰۲۵م: گروه‌های قومی) در کشورهای چند ملیتی اشاره دارد. مسئله (پرسش) این است که آیا آن ملیت‌ها در قالب سیاسی و حقوقی دولت از حقوق بنیادین مدنی و شهروندی برخوردارند یا نه. اگر آن ها حقوق بنیادین مدنی و شهروندی دارند, آیا این حقوق در سنجش با حقوق و قدرت حاکمان کشور و با حقوق و اقتدار ملیت حاکم تا کدام درجه و اندازه متفاوت است و اگر تفاوت محسوس و مستند است, آیا یک حالت ناهمسانی چون فرادستی و فرودستی بین ملیت‌ها آن کشور وجود دارد یا نه.

مقوله حق تعیین سرنوشت مردم[4] یک اصل حقوقی در سیاست ملی, منطقه و در سطح جهانی است که بیان می‌کند مردم حق دارند آزادانه وضعیت سیاسی و اجتماعی خود را و توسعه اقتصادی و فرهنگی شان را خود تعیین کنند. در کشورهای چند ملیتی این مفهوم ماهیت و اصل بنیادی برابری است و گوهر حقوقی و سیاسی **آزادی**.

ریشه‌های اصل **مسئله ملی** (**پرسش** در رابطه با اصل **ملی**) به عصر روشنگری و انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ م بر می‌گردد، زمانی که درک مدرن از **ملیت**[5] پدیدار شد. در روند تاریخی سده نوزدهم، پندار **ملت**[6] به نیروی محرکه جنبش‌های سیاسی تبدیل شد، به عنوان مثال، در اتحاد آلمان در سال ۱۸۷۱ م و ایتالیا ۱۸۶۱ م یا در جریان جنبش‌های آزادی خواهی در اروپا و آمریکای لاتین.

---

[1] Political theory, political philosophy (English), politische Theorie/Philosophie (Deutsch)
[2] International law (English), internationales Recht (Deutsch)
[3] The national question (English), die nationale Frage (Deutsch), واژه مسله در این زمینه "پرسش" معنی دارد
[4] The right of self-determination of people (English), das Recht auf Selbstbestimmung (Deutsch)
[5] Nationality (English), Nationalité (Francais), Nationalität (Deutsch)
[6] Nation (English, Francais, Deutsch). Eric **Hobsbawm** (1962) The Age of Revolution: Europe 1789–1848. Jürgen **Osterhammel** (2009) Die Verwandlung der Welt. Eine Geschichte des 19. Jahrhunderts.

پیشینه های اصل **تعیین سرنوشت** در شروع سده بیست جستار جدی در بحث های حلقه های چپی بود و اما به ویژه پس از جنگ جهانی اول از طریق «۱۴ نکته» وودرو ویلسون، رئیس جمهور ایالات متحده، محبوب شد و در منشور سازمان ملل متحد (۱۹۴۵م)، به ویژه در ماده های ۱ و ۵۵، گنجانده شد. استعمار زدایی پس از سال ۱۹۴۵ اهمیت عملی "حق تعیین سرنوشت" را افزایش داد، زیرا بسیاری از مردم مستعمره ها خواستار برابری حقوقی و آزادی سیاسی خود شدند.

نظریه‌های سیاسی

نظریه سیاسی بین مفاهیم مختلف ملیت و تعیین سرنوشت تمایز قائل می‌شود. رویکرد لیبرال بر حقوق فردی تأکید دارد و ملت را به عنوان «ملت اراده» می‌بینند (نمونه وار ارنست رنان[7]). رویکرد اتنیکی-فرهنگی بیش تر بر ریشه‌های مشترک، زبان و فرهنگ تأکید دارد (نمونه وار یوهان گوتفرید هردر[8]). نظریه‌های پسا مارکسیستی و به ویژه نگر های مانند نظریه‌های لنین و مناظره جدی و بحث های متداوم او با روزا لوکزامبورگ[9] در مورد **مسئله ملی** (برداشت ۱۹۱۰م: **پرسش** در رابطه با اصل ملی) در چارچوب مبارزه طبقاتی و تحلیل امپریالیسم می‌پردازند. لنین, فعال سیاسی عمل گرا, انقلابی روسی و رهبر انقلاب روسیه از حق تعیین سرنوشت به عنوان وسیله‌ای علیه ستم ملی حمایت می‌کرد، در حالی که لوکزامبورگ, تیوریسین رسا و دلیر که بیش تر درگیر تیوری های انتزاعی بود, آن را به عنوان عاملی مشکل ساز برای جنبش کارگری اروپایی مورد انتقاد قرار می‌داد..

در مورد اینکه چه کسی حق[10] تعیین سرنوشت خود دارد (دولت‌ها، مردم ها، اقلیت‌ها) و چگونه می‌توان آن را با سایر اصول - مانند حاکمیت ملی دولت ها - تطبیق داد، اختلاف نظر وجود دارد. در حالی که "حقوق بین الملل" کلاسیک در درجه اول حاکمیت را به دولت‌ها نسبت می‌دهد، رویکردهای جدیدتر گروه‌های زیرملی را نیز به عنوان دارندگان حق تعیین سرنوشت به رسمیت می‌شناسند. بحث پیرامون جدایی طلبی (به عنوان مثال، کوزوو در بالکان یا کردستان و افغان ستان در آسیا, کاتالونیا و اسکاتلند در اروپا غربی, سودان جنوبی و اریتریا در افریقا شرقی) ماهیت فلسفی, اخلاقی و اهمیت علمی و عملی این تنش‌ها را نشان می‌دهد. دیدگاه‌های سازمان ملل متحد و دیگر سازمان‌های بین المللی حق تعیین سرنوشت را در چندین قطعنامه به رسمیت شناخته اند، اما بر حفظ وحدت و حاکمیت دولت ها تأکید دارند. در حقوق بین الملل، حق تعیین سرنوشت یک "حق جمعی" محسوب می‌شود که در درجه اول برای استعمار زدایی اعمال می‌شد، اما در درگیری‌های اقلیت‌ها و جنبش‌های خودمختاری و آزادی خواه نیز اهمیت ویژه و عملی دارد. این امر نمونه ی کار آمدی فلسفی و اخلاقی و همان گونه اهمیت علمی و عملی مقوله حق تعیین سرنوشت مردم در فرایند استبداد زدایی است.

کشورها و مناطق مختلف این اصل را به طور متفاوتی تفسیر و تأکید می‌کنند که منجر به واکنش‌های جهانی بحث برانگیزی به جنبش‌های استقلال طلبانه می‌شود. نمونه وار می توان به واکنش های شدید و ضد انسانی دولت نظامی عراق و ترکیه بر ضد خواسته های استقلال طلبانه کرد ها در نیمه دوم سده بیست اشاره کرد و یا بسیار مستند و مکتوب به استبداد ستم

---

[7] Ernst Renan 1823-1892
[8] Johan Gottfried Herder 1744-1803
[9] Rosa Luxemburg 1871-1919
[10] تعیین سرنوشت مقوله فلسفی است. حق تعیین سرنوشت این جستار را به ساحت حقوق و سیاست عملی داخل می کند.

فامیل حاکم مصاحبان بارک زی در افغان ستان بر ضد همه حرکت های برابری خواه و آزادی طلب در آن کشور بعد از ۱۹۲۹ تا ۱۹۷۸م.

پیشگامان تیوری

یوهان گوتفرید هردر: بنیانگذار مفهوم مدرن ملیت در آلمان، بر زبان و فرهنگ به عنوان هویت ساز تأکید داشت.

ارنست رنان در فرانسه: ملت را به عنوان "همه پرسی روزانه" تعریف کرد و بر جنبه اراده تأکید داشت

ولادیمیر ایلیچ لنین در روسیه: حق تعیین سرنوشت را به عنوان جزئی از مبارزه ضد امپریالیستی می‌دانست.

روزا لوکزامبورگ در آلمان و پولند: منتقد تعیین سرنوشت ملی به عنوان تهدیدی بالقوه برای همبستگی طبقه کارگر.

وودرو ویلسون[11]: رئیس جمهور ایالات متحده، "حق تعیین سرنوشت" را به عنوان اصل نظم سیاسی نو پس از جنگ جهانی اول تثبیت کرد

فرانتس فانون: نظریه پرداز استعمار زدایی و مدافع آزادی ملی در افریقا

جنبش‌ها و سازمان‌ها: جنبش استقلال هند (گاندی، نهرو)، کنگره‌های ملی آفریقا، جنبش‌های استقلال کردها و باسک، کاتالونیا، اسکاتلند، کوزوو. محفل انتظار و سازمان زحمتکشان افغان ستان با محوریت طاهر بدخشی.

نمونه‌های معاصر و درگیری‌های جهانی

مسئله ملی و حق تعیین سرنوشت همچنان به شکل‌گیری درگیری‌های بین المللی و بحث‌های سیاسی متعددی منجر می‌شود. نمونه‌های برجسته تارخ معاصر عبارتند از:

کاتالونیا[12], همه‌پرسی استقلال بحث برانگیز سال ۲۰۱۷

اسکاتلند[13], و همه پرسی استقلال سال های ۱۹۷۹و ۱۹۹۷و ۲۰۱۴ و ۲۰۲۳

سودان جنوبی[14], و و خود مختاری بعد همه پرسی استقلال ۲۰۱۱

اریتریا[15] ,و خود مختاری بعد همه پرسی ۱۹۹۳

کردستان[16] و خود مختاری بعد از همه پرسی ۱۹۱۷

جنبش برابری و آزادی خواهی در افغان ستان بر ضد ستم ملی طبقه حاکمان قبیله ی افغان

---

[11] Woodrow Wilson 1856-1924. 1913-1921 رییس جمهور ایالات متحده امریکا بین

[12] Catalan: independentisme català

[13] Scottish Gaelic: Neo-eisimeileachd na h-Alba; Scots: Scots unthirldom

[14] Anyanya, South Sudan People's Defence Forces, South Sudan Liberation Movement and co

[15] ኲናት ናጽነት ኤርትራ

[16] سیاسەتی هەرێمی کوردستان

جنبش برابری و آزادی خواهی بر ضد ستم ملی طبقه حاکمان افغان

جنبش رهایی و عدالت در افغانستان از نظر تاریخی، تاریخچه‌ای نسبتاً کوتاه و فشرده دارد. افغانستان به عنوان یک نهاد حقوقی و سیاسی، یعنی به عنوان کشوری با مرزهای دقیقاً تعریف شده و به رسمیت شناخته شده بین المللی و سرزمینی کاملاً مشخص جغرافیای، محصول سیاسی اواخر استعمار بریتانیایی و روسی سده نزدهم است. در ۱۳ مه ۱۸۹۶[17]، آخرین علامت گذاری‌های مرزی با راج بریتانیا یا هندوستان (که اکنون پاکستان نام دارد و از ۱۵ آگوست ۱۹۴۷ به این سو تغییر نام داده است) انجام شد. این روز تولد کشور با نام افغان ستان است. نام گذاری اتنیکی محلی کشور طبعا, طبیعتا و قانونن نادرست بود و است, همان گونه که این عمل کرد ضد همه معیار های اخلاقی و مذهبی رایج و هنجاری ما است. افغان[18] نام تنها یک ملیت از چند ملیت کشور است. پیامد های این نام گذاری نادرست و نا حق و توجیه ایدیولوژیکی ستم, تجاوز و انسانیت زدایی طبقه حاکمان اتنیک افغان هنوز پژوهش جدی و روش مند نشده است. برای اولین بار پژوهش کده طاهر بدخشی, مقیم برلین, در سال ۲۰۲۴ با یک سلسله از متن های بلند علمی بزبان انگلیسی به بررسی باز گویی, باز خوانی و باز تولید انتقادی این تاریخ نوشته ناشده و روایت سکوت پرداخت. این مقاله های بلند علمی در مجله پژوهش کده طاهر بدخشی چاپ شده اند[19].

قبل از دهه ۱۹۵۰، شواهد کمی از یک جنبش مهم و تعیین کننده، چه از نظر ایدئولوژیکی و پنداری و چه از نظر حقیقی و فیزیکی، در زمینه رهایی و عدالت برای گروه‌های از قدرت حذف شده در افغانستان وجود دارد.

جنبش رهایی و عدالت در اواسط دهه ۱۹۶۰ شروع به شکل‌گیری کرد. جمعیت دموکراتیک خلق در اول جنوری ۱۹۶۵ تأسیس شد[20]. ترکیب ناپایدار و پیچیده این اولین گروه سیاسی مترقی شامل فعالان سیاسی ملی گرا باتجربه مانند نور محمد ترکی و ببرک (بعدها ببرک کارمل) و همچنین فارغ‌التحصیلان جوان دانشگاهی مانند طاهر بدخشی و سلطان علی کشتمند بود. این گروه در سال ۱۹۶۶ انشعاب کرد و ببرک کارمل به همراه چند تن از دوستانش، از جمله کشتمند و میر اکبر خیبر، از بقیه گروه جدا شد. آنها به گروه پرچم، برگرفته از نام روزنامه شان، تبدیل شدند. آنها به سرعت به سمت سطح بالایی از قرابت سیاسی و ایدئولوژیک با اتحاد جماهیر شوروی تغییر جهت دادند. در آن زمان، اتحاد جماهیر شوروی نماینده عنصر مترقی در مبارزه قدرت جهانی دو قطبی بود. انشعاب نهایی یک سال بعد رخ داد، زمانی که طاهر بدخشی راه خود را از ترکی و مهمتر از همه، از حفیظ الله امین، یک ایدئولوژیست جدید، به شدت دگمی، در ظاهر چپ مترقی، اما آشکارا یک راست قبیله‌ای, یک شوونیست افغان ، جدا کرد.

در سال ۱۹۶۶، گروه جوانان مترقی به صورت واکنشی تشکیل شد. اکرم یاری، اعضای خانواده محمودی، عثمان، فیض الله و دیگران هسته اصلی را تشکیل دادند. این گروه به سرعت خود را به سمت چین، یک قدرت نسبتاً ناتوان در سطح

---

[17] Badakhshi, H (2024) The Birth of the Country Afghanistan. The Journal of Taher Badakhshi Institute. TBI Academic Press, Berlin. Online
https://archive.org/details/badakhshi-the-birth-of-the-country-afghanistan

[18] Badakhshi, H (2024) Who can be called an Afghan. The Journal of Taher Badakhshi Institute. TBI Academic Press, Berlin. Online
https://archive.org/details/badakhshi-who-can-be-called-an-afghan-april-2024

[19] https://archive.org/search?query=creator%3A%22PD+Dr.+med.+habil.+Harun+Badakhshi+22%داکتر+هارون+بدخشی

[20] دست نویس های طاهر بدخشی, ۲۰۲۵م, در روند چاپ توسط پژوهش کده طاهر بدخشی

جهانی، متمایل کرد. آنها به زودی به چهار تا هفت گروه کوچک تقسیم شدند. این گروه هدف حمله همه کسانی شد که در صحنه سیاسی دخیل بودند؛ پرچمی‌ها, همانطور که خلقی‌ها و البته پولیس و استخبارات دولت بر ضد این گروه جنگیدند. بعدها، اسلام‌گراها و ملا ها هم به آنها پیوستند. این گروه مشهور به شعله ی ها شدند, ، برگرفته از نام روزنامه گروه.

با این حال، در این میان، طاهر بدخشی جایگاهی در تئوری و فلسفه و همچنین جایگاه سیاسی و عملی روشنی در میان گروه‌های مترقی ایجاد کرده بود. از سال ۱۹۵۸، او پایه و اساس مطالعه جامعی از وضعیت و ساختارهای جامعه را در دانشگاه کابل بنا نهاده بود و در کنار مطالعات اقتصادی خود، به طور مداوم تحقیقات جامعه‌شناختی گسترده‌ای انجام داده بود.

نتایج مطالعات او تا حدی در برنامه جمعیت دموکراتیک خلق جدید منعکس شد. سنت گرایان و ملی گرایان، مانند ترکی، لایق, زهری و غیره، در برابر دانش علمی بدخشی مقاومت می‌کردند. ساختارهای قبیله‌ای افغان‌ها، مانند نور محمد ترکی، حفیظ الله امین، صالح محمد زیری، سلیمان لایق و غیره، از ایده آزادی و رهایی قدرتمندتر بودند.

دقیقاً در همین چهارراه اولین جنبش‌های رهایی بخش بود که مسیرها از هم جدا شدند. پرچمی‌های اطراف ببرک کارمل به شدت به سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی گرایش داشتند، به سیاست شوروی وفادار بودند و از نظر ایدئولوژیکی خود را بدون شک با اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک قدرت جهانی همسو کردند. خلقی‌های اطراف ترکی و امین، چپ‌گرا در ماهیت ایدیولوژیکی، به طور فزاینده‌ای ملی گرا شدند و از سال ۱۹۷۰ روشن و واضح به عنوان یک گروه برتری باور (شوونیست) افغان تبار ها قابل تشخیص بودند. از نظر سیاست خارجی، آنها نیز بسیار نزدیک به سفارت شوروی در کابل بودند.

مطالعات طاهر بدخشی در مورد جامعه، فرهنگ در ابتدا به شدت بر عرفان، فلسفه، شعر و به ویژه تاریخ متمرکز بود. از اوایل دهه ۱۹۶۰، روند تغییر کرد و او به تدریج با تحلیل علمی رژیم‌های سیاسی و ساختارهای قدرت اشرافی دربار مصاحبان به یک چهره سیاسی تبدیل شد. مرحله دگرگونی از یک زاهد با گرایش ها و تجربه شدید عرفانی به یک چهره سیاسی مترقی و برابری خواه و فعال حدود چهار سال طول کشید.

طاهر بدخشی در روند تحصیلات دانشگاهی اش و در گفتگوها، بحث‌ها و مناظرات در محافل شهر کابل، به رشد فکری و معنوی گسترده‌ای دست یافت. او جنبه های دگر گون جامعه را از دین تا عرفان گرفته تا کار سیاسی را مطالعه و تجربه کرد. او علاوه بر تحصیل در دانشگاه، از طریق خود آموزی منظم و منسجم و پژوهش های گسترده جامعه‌شناسی، اطلاعات و داده‌ها در مورد ناداری, فقر مردم کشور را جمع‌آوری کرد. طاهر بدخشی ، از برخی ویژگی‌ها و خصایص جامعه‌ی افغانستان از طریق مطالعه‌ی متون تخصصی، پرسش گری گسترده و بحث‌های بسیار با دانش جویان، استاد های دانشگاه، پژوهش گران، شاعران، صوفیان، روحانیون و نویسندگان آگاه شد.

دقیقاً در همین زمینه است که موضوع **مسئله** ملی (**پرسش** ملی) به موضوع, قضیه و جستار اصلی تفکر نظری او مبدل گشت. زمینه و محرک این تفکر خاص، بنیان خودمختاری به عنوان یک مفهوم مهم و تعیین کننده فلسفی وی است.

در عرصه فلسفه، خودمختاری یعنی آزادی[21], به معنای توانایی و حق فرد یا گروه برای شکل دادن به زندگی خود با اراده آزاد و از طریق عقل، بدون وابستگی به محدودیت‌های برونی یا درونی است. این مفهوم ارتباط نزدیکی با مفهوم خودمختاری دارد که به «خودقانون‌گذاری از طریق عقل» اشاره دارد. خودمختاری به معنای توسعه ارزش‌ها و اهداف خود فرد یا گروه و عمل کردن بر اساس آن است. جنبه‌های اصلی خودمختاری معانی ضمنی زیر را دارند. اول، خودمختاری فرد یا گروه که قادر به وضع قوانین برای خود و عمل کرد مستقل می شود. دوم، آزادی تعیین سرنوشت خود فرد یا گروه. این آزادی در برابر هر نوع تعیین سرنوشت فرد یا گروه توسط دگران، چه ناشی از محدودیت‌های طبیعی و چه اجتماعی، قرار دارد. سوم، موضوع خودانطباقی فرد یا گروه یعنی توانایی شناسایی آن چه که "خود" را تعریف می‌کند و همسو کردن اعمال "خود فردی یا جمعی" با همان بینش‌ها است. این مفهوم درباره‌ی اراده‌ی انسان در ظرفیتش به عنوان یک موجود عاقل است، همانطور که رد تاریخ حکمت تأکید شده است, به ویژه توسط امانوئل کانت[22].

این مجموعه اطلاعات و داده‌های اجتماعی مشخصا در محور شکل و ماهیت قدرت می چرخید. قدرت یعنی ساختار اقتدار[23] و شدت خشونت قانونی در سطح اقتصاد, نظامی, معارف, استخبارات و پولیس, اداری و رسانه ی آن روزگار. ماهیت و کار اصلی فلسفی طاهر بدخشی **تحلیل قدرت** بود.

جامعه‌شناسی تحول روند جدیدی پس از سال ۱۹۶۰ بود که با تغییر اساسی در علم و تمایز اکادمیک آن مشخص می‌شد. برای طاهر بدخشی، پرداختن به مسئله ملی در قالب جامعه‌شناسی و در نتیجه در قالب سیاست عملی، اگرچه مبتنی بر بنیان نظری ایده فلسفی **آزادی** بود، اما در رده اول این پرسمان یک مسئله سیاسی بود که طبیعتاً از **تحلیل قدرت** ناشی می‌شد. قدرت در جوهر ملموس، عینی و مادی آن: قدرت خشونت‌آمیز دولت در افغانستان.

دولت در افغانستان سال ۱۹۶۰ و در تداوم ۸۰ سال قبل از آن، بعد از سال ۱۸۸۰، و امروز در خزان ۲۰۲۵ م، در دست یک گروه (آن دوران برای ۴۹ سال فامیل مصاحبان افغان, از طایفه محمد زی قبیله بارک زی) از حاکمان یک ملیت یعنی ملیت افغان[24] بود، و این در کشوری است که از زمان تأسیس خود در دهه ۱۸۹۰ متشکل از ملیت‌های بسیاری بوده است. تحلیل طاهر بدخشی به مؤلفه اصلی قدرت در چارچوب مسئله ملی پرداخت.

در افغان ستان، در سطح عمیق پندار ها, پرسش ها و ناشناخته ها واژه و مقوله مسئله ملی (پرسش ملی) برای اولین بار به یک مشکل جامه و فراگیر تبدیل شد و این پدیده به طور عینی و پایدار تا به امروز ادامه دارد. از دیدگاه امروز، چه از نظر فلسفی و چه از نظر تاریخ اندیشه‌ها، می‌توان نشان داد که طرح مسئله ملی توسط طاهر بدخشی به گفتمان[25] تبدیل شد که از نظر عمق جامعه‌شناختی و سطح فلسفی، در تاریخ کشور ۸۰ ساله آن زمان بی‌نظیر بود.

بی عدالتی و فقدان آزادی‌های اساسی تحت رژیم خانواده حاکم مصاحبان در دهه ۱۹۶۰ آشکار بود؛ هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد آن را با نام خود صدا بزند، چه رسد به اینکه به تفصیل و علناً در مورد آن بحث کند. طاهر بدخشی این دلیری را داشت. برای این دلیری او چند بار زندانی سیاسی رژیم شد.

---

[21] Freedom (English), Freiheit (Deutsch), Liberté (Francais)
[22] Immanuel Kant 1724-1804
[23] Authority ‹power, dominion (English). Autorität, Macht und gewaltsame Verfügung einer Herrschaft (Deutsch)
[24] واژه های افغان و پوشتون همیش یک معنی و مفهوم دارند. تمایز ساختگی و برساخته از دوران صدر اعظمی هاشم محمد زی بارک زی
[25] Discours (Francais), Discourse (English)

در سال‌های نخستِ خوداتکایی در بافت تجربه های جهان هستی وی، بین سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۳، که سال‌های شکل‌گیری ایده‌ی خودمختاری و آزادی بودند، پایه‌های مطالعه‌ی جامعه‌شناختی و درک فلسفی از مسئله‌ی ملی در پس‌زمینه‌ی مسائل اساسی **آزادی** و **خودمختاری** شکل گرفت. در مبارزه برای رهایی و عدالت، ایده‌ی جدیدی زاده شد.

برای درک وضعیت، لازم است به محتوای دو متن مهم طاهر بدخشی مراجعه شود. متن اول قبلاً چاپ شده است و دفاعیه طاهر بدخشی در سال ۱۹۶۹ در دادگاه رژیم اشرافی فامیل مصاحبان است. این متن چند سال پیش در کابل نشر شد اما شور بختانه روش مند مطالعه و با آمادگی لازم فهمیده نشده است. در این متن، ایده‌های آزادی، عدالت و قانون به این ترتیب در شرح مفصلی از مفاهیم اساسی فلسفه آزادی بیان شده است. در این زمینه، طاهر بدخشی مطالب مفهوم حق و عدالت شهروند را شرح می‌دهد. عنوان این متن "دفاعیه محمد طاهر بدخشی در مقابل ادعای مدعی العلوم ولایت کابل"[26] است. این متن در مجله پژوهش کده طاهر بدخشی باز نشر می شود.

متن دوم برای اولین بار نوامبر ۲۰۲۵ در مجله پژوهش کده طاهر بدخشی نشر خواهد شد. این متن مربوط به سال ۱۹۷۱ است که اصلا برای چاپ و هم رسانی در نظر گرفته نشده بود، بلکه برای اهداف آموزشی در درون سازمان نوشته شده بود. یک متن آموزشی که باید در چارچوب مباحث فلسفی نظری جاری سده بیستم قرار گیرد. متن بسیار واضح، بسیار مستقیم و بسیار ضروری است. این متن «مسئله ملی»[27] نام دارد. این متن برای اولین بار به عنوان سهمی در نظریه سیاسی و بیانیه‌ای جامعه‌شناختی در مورد افغان ستان و ساختارهای خشونت طبقه حاکم ملیت حاکم، دولت خشونت‌آمیز و نقش مشخص جمعیت کشور که به ملیت حاکم و ستمگر یعنی به ملیت افغان تعلق ندارند، در مجله پژوهش کده طاهر بدخشی نشر می‌شود. تمایزات در این مقاله واضح، مستقیم، بدون ابهام و مبتنی بر شواهد است.

در تاریخ اندیشه ها, در جغرافیای فرهنگی ما پرسمان با عنوان "مسئله ملی" در ساحت نظریه و در عرصه سیاست فرهنگی و فرهنگ سیاسی کشور منحیث یک مقوله مشخص و یک امر سیاسی **بار اول** توسط **طاهر بدخشی** طرح شد.

مسئله ملی چیست؟

این گزاره[28] در صورت یک جستار ساده[29] به میانگی برگردانی متن های مترقی و جنجال بر انگیز در فلسفه غربی داخل سپهر ذهنی زبان پارسی شد و در مرور روزگار در پیامد جدال های تیوریتیکی به یک مقوله[30] پیچیده و مشکل ساز در سطح نظریه و در عمل اجتماعی و سیاسی دگر گون شد.

---

[26] https://archive.org/details/20250918_20250918_1821/page/n5/mode/2up دفاع نامه طاهر بدخشی ۱۳۴۸
[27] طاهر بدخشی ۱۹۷۱, مسئله ملی, مجله پژوهش کده طاهر بدخشی
[28] Proposition
گزاره، جمله‌ای است که می‌تواند درست یا نادرست باشد. این یک مفهوم محوری در فلسفه زبان، معناشناسی، منطق و زمینه‌های مرتبط است (فلسفه، منطق)
[29] Inquiry
هر فرآیندی که هدف آن افزایش دانش، رفع شبهه یا حل یک مشکل باشد (فلسفه، منطق)
[30] Category
هر یک از چندین طبقه اساسی و متمایز که موجودیت‌ها یا مفاهیم به آن تعلق دارند (فلسفه، منطق)

مسئله ملی شرح و تحلیل منظم, منسجم و معرفت محور چگونگی سازماندهی ملیت‌ها (برداشت ۲۰۲۵م:گروه‌های قومی) از نگر سیاسی, اقتصادی و فرهنگی در کشورهای چند ملیتی است. تحلیل و فهم دانش ورانه ی قضیه که ملیت‌ها در روند شکل گیری زیست سیاسی, اقتصادی و فرهنگی خود از چه حقوقی برخوردارند یا برخوردار نیستند.

بنا این جستار واژه حق تعیین سرنوشت مردم[31] است یعنی اصل حقوقی که بیان می‌کند مردم حق دارند آزادانه و خود مختار[32] وضعیت سیاسی و فرهنگی و توسعه اقتصادی و اجتماعی خود را تعیین کنند. حق تعیین سرنوشت مردم امروز یکی از مقوله های بنیادین دانش حق (رشته و عرصه حقوق) و برابری خواهی و سیاست است.

مسئله ملی در افغان ستان شرح منطقی, معقول, معنی محور و معرفت محور و علمی چگونگی ساختار های اجتماعی, سیاسی, اقتصادی و فرهنگی مردمان کشور چند ملیتی در دهه ۱۹۶۰م است. شرح واضح و صریح که طاهر بدخشی آن را با دو سوال بنیادی فلسفی, علمی, مذهبی و اخلاق مرتبط ساخت: آیا همه مردمان باشنده ی کشور در آن روزگار در وضعیت فعلی زیست اجتماعی, سیاسی, اقتصادی و فرهنگی خود از حقوق بنیادین انسانی برخوردار بودند؟ آیا همه باشندگان کشور دارای حق تعیین سرنوشت خود استند؟ پس نگر این بحث بنیادین طبعا و طبیعتا تحلیل **ساختار قدرت**[33] بود.

مسئله ملی در افغان ستان تحلیل و تجزیه معنی دار, معرفت محور, منطقی, معقول و علمی رابطه های پیچیده و ناهمسان مردمان باشنده ی کشور چند ملیتی در پهنه اقتصادی، ارضی، سیاسی، دولتی، حقوقی، و هم چنان در پیرامون مناسبات فرهنگی و زبانی بین مردمان در تحت شرایط مشخص تشکیل های گوناگون اجتماعی[34] و اقتصادی است.

طاهر بدخشی در آن دوران در باره ی "اشتراک های اتنیکی" می نویسد و از "ملیت ها" حرف میزند. این واژه ها ماهیت مشخص علمی و در علوم چون مردم شناسی, زبان شناسی, تاریخ, انسان شناسی, زیست شناسی و علوم سیاسی آن دوران تعریف های معین داشتند. در ادبیات رایج سیاسی امروزی می توان با احتیاط لازم و درک درست زمینه ی تیوریک موضوع و تفاوت ها آن با این روزگار این واژه ها را به "قوم" و "ملت" نوشت.

مسئله ملی در افغان ستان تحلیل و تجزیه معنی دار و معرفت محور و منطقی, معقول و علمی رابطه های پیچیده و ناهمسان اقتصادی در کشور است که در آن ملیت گوناگون زندگی می کند.

"افغانستان کشوری است مرکب از ملیت های مختلف که هرکدام از خود تاریخ، سرزمین و روابط اقتصادی و فرهنگی ملی خاصی دارد."[35]

"ملیت های کشور که هرکدام از خود تاریخ، سرزمین، لسان و پیوند پایدار اقتصادی و حیات فرهنگی ملی خاص خود را دارند، حق دارند از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی سرنوشت خود را خودشان تعیین کنند."[36]

---

[31] The right of self-determination of people (English), das Recht auf Selbstbestimmung (Deutsch)
[32] Autonomy (English), Autonomie (Francais, Deutsch)
[33] Structural analytics of power (English), analyse structurelle du pouvoir (Francais), strukturelle Machtanalyse (Deusch)
[34] Gesellschaftsformation (Deutsch)
[35] " **نظر و عمل ما در مورد انقلاب أفغانستان و آزادی خلق ها و ملیت های کشور**", طاهر بدخشی ۱۹۷۳م, مجله چاپ توسط پژوهش کده طاهر بدخشی https://archive.org/details/1973_20250918/page/n5/mode/2up
[36] " نظر و عمل ما در مورد انقلاب أفغانستان و آزادی خلق ها و ملیت های کشور", طاهر بدخشی ۱۹۷۳م, نشر در مجله پژوهش کده طاهر بدخشی

طرح **مسئله ملی** در افغان ستان , کشور که در آن ملیت های گوناگون زندگی می کنند, اجتناب ناپذیر است. طاهر بدخشی این ناسازگاری و **مسئله (پرسش)** را برای **بار اول** در تاریخ کشور ما منحیث یک نظریه اجتماعی علمی سیاسی طرح کرد. در مبارزه سیاسی وی و سازمانش موضوع از صورت یک پرسمان تیوریتیکی به یک اصل سیاسی دگرگون شد.

در روند سال ها پژوهش میدانی, خوانش نظری, آموزش رفیق هایش, طاهر بدخشی در یک متن فشرده با عنوان **مسئله ملی**[37]که در سال ۱۹۷۱ منحیث یک درس گفتار آموزشی برای سازمان نوشته شده بود بخشی این نکته ها خاطر آور می کند. این متن پژوهش در پیرامون "پیدایش عنصر جدیدی بنام پشتون (افغان) در عرصه سیاسی منطقه" است. در این متن آموزشی واژه " پشتون سالاری" را برای **بار اول** در تاریخ کشور منحیث یک نظریه سیاسی بحث شد.

در بند سوم متن بنیادی " **نظر و عمل ما در مورد انقلاب افغانستان و آزادی خلق ها و ملیت های کشور**" از سال ۱۹۷۳م طاهر بدخشی نتیجه سال ها پژوهش میدانی و خوانش نظری خود را جمع بندی کرد. وقتی ما در باره ی ما *رابطه های پیچیده و ناهمسان اقتصادی و فرهنگی ملیت های* کشور با نام افغان ستان در پهنه اقتصادی، ارضی، سیاسی، دولتی، حقوقی، فرهنگی بین این ملیت ها می اندیشیم, درمیابیم که "در بین این ملیت ها، ملیت پشتون [با اعمال سیاستهای استبدادی و تبعیضی محافل حاکمهٔ خودکامهٔ آن بالای اقوام و ملیت های دیگر در جایگاه] ملیت ستمگر و متباقی ملیت ها ستمکش اند." و می افزاید "این حقیقت جامعهٔ ما است، ناراحت نشوید، اگر کسی دور از تعصب و احساسات شوونیستی با چشمان باز و عقل سلیم جامعهٔ افغانستان را مطالعه کند، این حقیقت تلخ را خواهد یافت."

---

[37] **"مسئله ملی,** طاهر بدخشی ۱۹۷۱م, مجله پژوهش کده طاهر بدخشی ۲۰۲۶م

ستم ملی

در گفتار پیشین دو مقاله مهم برای اندریافت گزاره و فهم تیوریتیکی مقوله **مسئله ملی** معرفی شد. دیالکتیک مقوله مسئله ملی نه پیچیده است و نه ساده. مسائل اساسی موجود در این مقوله برای مفهوم پذیری نیاز به برداشت واقع‌بینانه جامعه دارند. در این مرحله، طاهر بدخشی یک گام فراتر می‌رود و تمام تابوهای جامعه آن زمان (و حال) زیر ستمگری و تجاوز حکومت مطلقه توسط یک خانواده حاکم واحد را می‌شکند.

فهم مقوله **مسئله ملی** (پرسش ملی) **در افغان ستان** طاهر بدخشی را ناگزیر به سمت و فهم و طرح مقوله **ستم ملی** برد. تحلیل و تجزیه ساختار های قدرت در کشور چند ملیتی افغان ستان در رابطه با مناسبات اجتماعی و سیاسی ملیت های گوناگون به پیش نهاد یکتا جامعه شنایسک و پندار نو آورانه سیاسی **"ستم ملی** در **افغان ستان"** انجامید.

ستم ملی چیست؟

این گزاره[39] در صورت یک جستار به میانگی برگردان متن های مترقی و با اهمیت فلسفه غربی داخل سپهر ذهنی زبان پارسی شد و در نیمه دوم سده بیستم در پیامد جدال های جدی جنبش های مترقی ضد استعماری در جهان سوم به یک مقوله[40] پیچیده و مشکل ساز در ساحت نظریه و در عمل اجتماعی و سیاسی دگر گون شد.

در مورد طاهر بدخشی که نتیجه مشاهده روش مند, مطالعه‌ی کتاب های علمی، خودآموزی گسترده و بحث‌های بسیارش را داشت به سیاست عملی در قالب یک سازمان سیاسی دگرگون می ساخت, مقوله **ستم ملی** تنها یک پیامد منطقی و عقلانی آن همه مشاهده, مطالعه و بحث بود.

ستم ملی شرح واضح, صریح, شفاف, منظم, منسجم و معرفت محور چگونگی سازماندهی زور گویانه, مستبدانه و انسانیت زدایانه توسط طبقه حاکم یک اشتراک اتنیکی (به ادبیات امروزی: قومی) فرادست و ستم گر در جامعه های چند ملیتی از نگر سیاسی, اقتصادی و فرهنگی در تحت شرایط مشخص تشکیل های اجتماعی و اقتصادی است.

ستم ملی تحلیل و فهم دانش ورانه ی قضیه ی است که در آن همه ملیت‌ها و گروه‌های قومی فرو دست و ستمدیده, و بخشی از ملیت همان طبقه حاکم ستم گر و متجاوز و انسان زدا, در روند شکل گیری زیست سیاسی, اقتصادی و فرهنگی خود از حقوق کم برخوردارند و در زیر سلطه طبقه حاکم یک اشتراک اتنیکی (در ادبیات امروزی: قومی) قرار دارند.

ستم ملی شرح ساخت کار قدرت زور گویانه, مستبدانه و انسانیت زدایانه توسط طبقه حاکم یک اشتراک اتنیکی بر همه دگران است.

---

38 Fundamental contradiction (English), fundamentaler Widerspruch (Deutsch)

39 Proposition

گزاره، جمله‌ای است که می‌تواند درست یا نادرست باشد. این یک مفهوم محوری در فلسفه زبان، معناشناسی، منطق و زمینه‌های مرتبط است (فلسفه، منطق)

40 Category

هر یک از چندین طبقه اساسی و متمایز که موجودیت‌ها یا مفاهیم به آن تعلق دارند (فلسفه، منطق)

ستم ملی تحلیل و شرح منطقی, معقول, معنی محور و معرفت محور چگونگی تحقق اقتدار همان طبقه حاکم ستم گر و متجاوز و انسان زدا **یک** اشتراک اتنیکی در عرصه های گوناگون جامعه است. **قدرت** مولفه های گوناگون دارد و ساختار های پیچیده و در هم تنیده که باید تحقیق شده و درست در بافت اجتماعی آن فهمیده شود: قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی، قدرت نظامی، قدرت اداری، قدرت معارفی و آموزشی، قدرت پلیس و استخبارات و قدرت رسانه‌ها برای درک فرآیند ایجاد، تثبیت و حفظ قدرت طبقه حاکم همان ملیت (به ادبیات امروزی: قومی) فرادست و ستم گر مهم است.

ستم ملی را می توان در سطح عمومی قدرت دولت, قدرت دولتی با همه مولفه هایش, شرح داد: استثمار, حاشیه نشین سازی, ناتوان سازی آموخته با خشونت مشروع رسمی قانونی دادگر ها و توسط پولیس و خشونت غیر مشروع غیر رسمی ضد قانونی توسط استخبارات, و تحت شرایط معین "برتری جویی فرهنگی"، همه این عنصر های ستم سامان‌مند اند.

ستم ملی در افغان ستان

در طرح برنامه سازمانش از سال ۱۹۷۳م به عنوان "**نظر و عمل ما در مورد انقلاب افغانستان و آزادی خلق ها و ملیت های کشور**"[41] طاهر بدخشی ساده, اما نه ساده سازنده, و قابل فهم موضوع را شرح می دهد.

برای تحلیل اوضاع بافت و زمینه ی شرایط اقتصادی کشور در آن روزگار را باید دانست. "ملیت های افغانستان از نظر اقتصادی و اجتماعی در مراحل مختلف تکامل قرار دارند. بعضی از این ملیت ها به حالت قبیله وی . پدرشاهی، بعضی دارند که جدیداً به فئودالیسم گذار میکنند و در برخی هم مدتهاست فئودالیسم برقرار شده و اقتصاد سرمایه داری رشد میابد. ولی با وجود این مدارج مختلف ساختمان اقتصادی . اجتماعی ملیت ها، آنچه که در مجموع حیات اقتصادی اجتماعی افغانستان نقش مسلط دارد، همانا مناسبات فئودالی است.[42]"

"در افغانستان شیوهٔ تولید فئودالی مسلط است. و از اینرو وسیلهٔ اصلی[43] تولید را زمین، نیروی عمدهٔ مولده را دهقان و استثمارگر بزرگ را فئودالهای که اکثراً یا خود بورژوازی کمپرادور اند یا غیرمستقیم و مستقیم با بورژوازی بزرگ بروکرات ارتباط دارند، تشکیل میدهد." بعد از این جملات مقدمه نویسنده به اصل موضوع داخل می شود.

"ستم **طبقات و محافل حاکمهٔ خودکامهٔ پشتون ها** بالای ملیت های دیگر از همه اولتر، **ستم اقتصادی** است که بهترین بزرگترین زمینها را که متعلق به ملیت های تحت ستم (اوزبکها، تاجیکها، هزارهها، ترکمنها...) بود، چه قبلا در طی مهاجمات و لشکرکشی های اردوی افغانی و چه بعداً به صورت فاتح، ناقل، حاکم و غیره از طریق جبر و زور اشغال کردند و ساکنین و صاحبان زمینها را به کوهها و دشتها راندند و یا به صورت دهقان، همسایه، مغلوب و غیره آنها را به بردگان خود مبدل نمودند؛ و امروز بزرگترین زمینداران سرزمین ملیت های تحت ستم... از ملیت حاکم پشتون میباشند. این یکی از [عاملهایی] است که **ستم فیودالی** را با **ستم ملی** پیوند میدهد و مسألهٔ ملی را به **مسألهٔ زمین** مبدل میکند. در افغانستان غنی ترین و وسیع ترین ساحات اقتصادی را سرزمین ملیت های تحت ستم تشکیل میدهد و تمام عایدات اقتصادی افغانستان که خواه به جیب بورژوازی **ملیت حاکم ستمگر** و خواه از این طریق به دامن انحصارات امپریالیستها میریزد. به طور عمده از ملیت

---

[41] " **نظر و عمل ما در مورد انقلاب أفغانستان و آزادی خلق ها و ملیت های کشور**", طاهر بدخشی ۱۹۷۳م, نشر در مجله چاپ توسط پژوهش کده طاهر بدخشی
https://archive.org/details/1973_20250918/page/n5/mode/2up

[42] همان جا

[43] Produktionsmittel (Deutsch), means of production (English)

های تحت ستم و ثمرهٔ عرق و دسترنج خلق های این ملیت ها است و در مقایسه با منابع اقتصادی و پیداوار طبیعی که در زمین ملیت های تحت ستم موجود است و مورد بهره برداری غیرعادلانه عمومی قرار میگیرد. ملیت پشتون بسیار کم و حتا میتوان گفت هیچ ندارد. آسیاب اقتصاد افغانستان از آب هستی ملیت های تحت ستم میچرخد. نان، لباس و زندگی افغانستان را به طور اساسی ملت ولی فرمانروایی و سیاست را [محافل حاکمهٔ] ملیت های تحت ستم فراهم میسازد ستمگر میکند.

در روابطی که بین ملیت های تحت ستم، اکثریت ثروتمند از نظر تاریخی پیشرفته افغانستان از یکطرف و ملیت[حاکم]، اقلیت فقیر و از نظر تاریخی نسبت به بسیاری ملیت های دیگر عقبماندهٔ این کشور از سوی دیگر، برقرار است، غیرعادلانه ترین نوع مناسبات استعماری موجود میباشد... پشتون های کوچی که مناطق وسیع کوهستانات، دشتهای علفچر سرزمین ملیت های تحت ستم را به اصطلاح از «نادر بابا»، «ظاهر بابا»، «داود بابا» و غیره «قباله» دارند، همه ساله از اینکه ازین مناطق برای چند ماه بهار، تابستان و خزان استفاده میکنند، کشت و زراعت و جایداد مردم بومی را نیز که از آن از کدام «بابا»یی قباله ندارند مورد تاخت و تاز و بهرهبرداری ظالمانه قرار میدهند. این نکتهٔ دیگری است که **مسألهٔ ملی** را به **مسألهٔ زمین** مبدل میسازد.."[44].

طاهر بدخشی در اثر دیگری که در سال ۱۹۷۱ با عنوان مسئله ملی[45] منتشر شد، به طور مختصر پیشینه تاریخی تهاجم افغان‌ها (یعنی پشتون‌ها) را به شمال حوزه جغرافیایی اجدادی‌شان را تجزیه و تحلیل کرده, شرح می‌دهد. در این جستار او در فرمول بندی میکرو فیزیک قدرت قبایل افغان در سرزمین‌های دگر مردمان مانند تاجیک‌ها، اوزبیک‌ها، تورکمن‌ها و تا حدودی هزاره‌ها و برخی ملیت‌های دیگر بسیار صریح و روشن است.

تحلیل طاهر بدخشی, ۵۰ سال پیش از امروز, مؤلفه‌های اصیل جستار دانش عصری "استعمار مهاجرین خارجی[46]" را نشان می‌دهد. استفاده روش مند واژه علمی "استعمار مهاجرین خارجی" در رابطه معرفتی با تهاجم های قبیله های افغان بر کابل, غزنی, هرات, هزارستان و به ویژه تهاجم های متداوم افغان ها بر خراسان در سده ۱۸ و ۱۹ م در پس منظر تاریخ تجاوز و ستم قبیله های افغان در این جا برای بار اول انجام می شود. **خراسان** مستند و مکتوب نام تاریخی همه سرزمین های شمال و داخل جبال هندوکش است, و به خودی خود نام تاریخی کابل زمین, غزنی باستانی, هرات پر شکوه و هزارستان است.

"از جمله این‌گونه حوادث بارز پیدایش عنصر جدید بنام پشتون یا افغان در عرصه سیاسی منطقه است که بر بسیاری از پدیده‌هایی بعدی در کشور و حتا منطقه تأثیرات مختلفی داشت است. سرزمین مسکونی اولیه اشتراک اتنیک پشتون همان دامنه‌های کوه‌های سلیمان بوده ولی از قرن چهارده به بعد آهسته آهسته به سرازیر شدن ازین دامنه‌های اولیه خود شروع کرده و به تدریج به تصرف زمین های مسکونی سایر ملت های ماورای کوه های سلیمان پرداختند. اما آن‌چنان‌که اکادمیسن شوروی آ.آ. پلیاک می‌گوید این پروسه یعنی اشغال زمین‌های بیگانه بعد از تشکیل دولت مستقل افغانی در ۱۱۲۵ هـ. خیلی شدت گرفته، بعد از همین تاریخ بود که افغان‌ها زمین‌های کرانه‌های چپ دریای آمو را که در آن تاجیک‌ها، اوزبیک‌ها و

---

[44] همان جا

[45] **"مسئله ملی",** ", طاهر بدخشی ۱۹۷۱م, در روند نشر, مجله پژوهش کده طاهر بدخشی ۲۰۲۵م

[46] Settler colonialism

تورکمن‌ها سکونت داشتند و هم‌چنان مناطق کافرها، بلوچ‌ها، هزاره‌ها و دیگر ملیت‌های کوچک را تحت تصرف خویش در آوردند[47]"

"اشتراک اتنیک پشتون در حوالی کوه سلیمان در ابتدا تحت شرایط کمون اولیه به صورت قبایل مبتنی بر ارتباط خون به سر می‌بردند. در این دوران مال‌داری مشغولیت عمده آنان به شمار می‌رفت، و اموال و مواشی در مالکیت فامیل‌هایی «پاتریارکال » قرار داشت... البته در موقع کمبود علف غرض تعلیف گاهی به کِشت و زرع حبوبات می‌پرداختند، ولی این مسأله به هیچ وجه شکل پیشه و شغل دایمی را در بین پشتون‌های کوه سلیمان پیدا نکرد و چراگاه در اقتصاد اهالی این منطقه هم‌چنان اهمیت خویش را حفظ نمود. در عین حال عدم موجودیت زمین کافی نیز مانع پرداختن آن‌ها به کشاورزی بود: یعنی ساختمان جغرافیایی منطقه تأثیر بر توانایی بر روی اشتراک اتنیک باشنده اصلی این منطقه به جا می‌گذاشت. بدین گونه نیازمندی‌هایی در حال رشد این گروه اتنیک به پیداوار زراعتی قسماً از طریق غارت آشکارای مردم مسکون زراعت پیشه تأمین می‌گردید . تا آن‌که فشار مازاد نفوس بر نیروهای تولیدی، محدود بودن چراگاه‌ها و سرانجام محدودیت اقتصاد چادرنشینی دست به دست هم می‌دهد و بالنتیجه مسأله توسعه‌طلبی ارضی در برابر پشتون‌ها قرار می‌گیرد و آن‌ها را به جستجوی منابع جدید و وسایل تولید و چراگاه‌ها وامی‌دارد و بدین ترتیب دوران Exode یا مهاجرت‌های گروهی پشتون‌ها آغاز می‌شود. شروع مهاجرت آنان توأم با این روحیه بود که نیازمندی‌های خویش را به زور غصب برآورده سازند.

مطالعه و بررسی تاریخی این اشتراک در طول دوران موجودیت آن به حیث یک عنصر جدید در عرصه سیاسی منطقه بیان‌گر همین موضع‌گیری آن است. یعنی در طول تاریخ **پشتون**ها یک **اشتراک اتنیک متجاوز** بوده و می‌باشد. از سوی دیگر، این جنگ و جدل دایمی به منظور کسب چراگاه‌ها و بعداً زمین زراعتی ایشان را از توجه به مسایل فرهنگی باز می‌داشت و از این‌رو به اصطلاح آقای احسان طبری از "شاخه روینده تکامل" به دور مانده و نتوانست راه مشابه تکامل را بپیماید. با وجود این، پیروان **پشتون‌سالاری** و بورژوازی پشتون بدون آن‌که بدانند این فرهنگ حایز چه محتوا است، از سال‌هاست که در اندیشهٔ تعمیم و تطبیق زبان خود بر سایر اشتراک‌های اتنیک کشور برآمده و از تمام امکانات دست‌داشته درین راه استفاده می‌کنند. روحیه تجاوز و تهاجم پشتون‌ها که ضامن زنده‌گی اقتصادی آنان به شمار می‌رفت، به مرور زمان خصلت روحی آنان را تشکیل داده و این خود بعدها در تشکل مشخصات پروسه ملی اشتراک اتنیک به حیث ملت ستم‌گر نقش اساسی داشته است.[48]"

این نکته ها یاد آوری شده که دیالکتیک پیچیده توانایی تجاوز و خشونت پذیری افغان ها را با باز داشت آن ها از مسایل فرهنگی و دور ماندن افغان ها را از "شاخه روینده تکامل" آشکار می کند, شروع و هسته اولیه دانش پوشتون شناسی[49] , ۵۰ سال پیش از امروز, توسط طاهر بدخشی است. واژه پوشتون شناسی هم چون رشته علمی پژوهش جدی میدانی, تجربی و انتزاعی برای گوهر اجتماعی و جوهر روان جمعی این مردمان نیاز حاد است.

آن چه که امروز, ۵۰ سال بعد, مشاهده می شود, ناهمگونگی ژرف با دهه ۱۹۷۰م ندارد. فعالین سیاسی و فرهنگی افغان (به گویش کابلی اوغان) که ظاهرا که از فرقه مرگ پرور تالبان دور اند, در حالت مسخ و سنگی شده زبانی و فرهنگی قرار

---

[47] **"مسئله ملی",** ", طاهر بدخشی ۱۹۷۱م, در روند نشر, مجله پژوهش کده طاهر بدخشی ۲۰۲۵م

[48] **"مسئله ملی",** ", طاهر بدخشی ۱۹۷۱م, در روند نشر, مجله پژوهش کده طاهر بدخشی ۲۰۲۵م

[49] Pushtology واژه پوشتون شناسی

دارند. در افغان ستان تولید شعر در زبان افغانی یا پوشتو غیر قابل احساس است, تولیدات و نشریات ادبی در زبان افغانی یا پوشتو موجود نیستند, زیبایی شناسی وجود ندارد, خلاقیت هنری در نزدیک به صفر است. صد ها هزار افغان که در غرب زندگی می کنند, بغیر پرورش فرهنگ محلی قبیله خود (فولکلور), دو بار در سال, دگر فعالیت فرهنگی زنده و خلاق ندارند.

بدخشی ادامه می دهد: "با تقسیم کار بیشتر این جامعه روستایی از بین می‌رود، منسوخ می‌شود و جای آن را مناسبات تولیدی جدیدتری می‌گیرد که مبتنی است بر مالکیت خصوصی بر افزار تولید. در این زمان است که فئودالیسم پشتون عرض وجود می‌کند. بدین‌گونه جامعه پشتون در اثر شرایط مالکیت خصوصی بر زمین از شبانی به زراعت گذار نمود. ... احساس قدرت طلبی نیز نخست در همین جاها شدت گرفت و فئودالهای این دو محل خواستند تا از مراکز قدرت (اصفهان و دهلی) جدا شده و خود به طور مستقل در حدود خویش اعمال قدرت نمایند. مبارزات پیر روشان و پیروانش در وادی پشاور، مبارزات ابدالی‌ها که سرانجام این آخری توانست دولت مستقل پشتون (افغان) را پایه گذاری کند از همین گونه تلاش‌ها است."[50]

" پایه عینی سلطنت احمدشاه، فئودالیسم پشتون بود. احمدشاه برای آن‌که فئودالهای پشتون را از خود راضی نگه‌دارد و سبک کارش را با روان اجتماعی پشتون‌ها دم‌ساز گرداند، از همان بدو مرحله به اصطلاح به کشورگشایی آغاز کرد و با تقسیم غنایم جنگی در بین فیودال‌ها و مربوطین شان بنیاد دولت را استحکام بخشید و برای تصرف زمین‌های وافر و غنِی مناطق تاجیک‌نشین، اوزبیک و تورکمن و هزاره نشین غرب و شمال و مرکز کشور به این مناطق حمله نمود.... این دولت از همان آغاز تأسیس برای کنترول مناطق بلخ، قطغن و بدخشان و مناطق مرکزی و غیره به احداث قلاع جنگی پرداختند و حکامی از جانب خود درین مناطق گماشتند. طُرفه آن‌که اگر این حُکام از اشتراک‌های اتنیک غیرپشتون و از باشنده‌گان بومی‌الاصل این خاک می‌بودند، همیش مورد سؤظن قرار می‌دادند و در فرصتی مغضوب و محکوم می‌شدند."[51]

این یک گشت و گذار بسیار مختصر و مفید در باب پیش تاریخ فرمانروایان افغان در مسیر استقرار سامان ظلم و ستم و تجاوز و تهاجم آن ها به ساکنان منطقه و شهرهای شمالی مانند کابل، غزنی و هرات، و همچنین تهاجم آن ها به سرزمین‌های شمال و غرب هندوکش است که از نظر تاریخی قرن‌ها خراسان نامیده شده است (چه به صورت داخلی و چه به صورت خارجی). در پاراگراف بعدی، طاهر بدخشی ساخت کار (مکانیسم) های ایجاد قدرت اقتصادی، نظامی و اداری طایفه محمد زایی از قبیله بارکزی را شرح می‌دهد. این تصویری از پیدایش تدریجی یک سیستم خشونت و تجاوز است که توسط قبایل افغان اعمال می‌شد، که به دستور راج بریتانیا و همکاری روسیه تزاری، منجر به ایجاد محصول استعماری با نام همین افغان‌ها در پایان قرن نوزدهم شد: افغان-ستان. در این منظومه، تمام ساکنان دیگر خراسان (یا ترکستان) نه تنها کاملاً نادیده گرفته و سرکوب شدند، بلکه به بردگی گرفته شده و به طور دسته جمعی قتل عام شدند.

"مناطق تاجیک، اوزبیک، تورکمن و هزاره نشین از یک لحاظ دیگر نیز برای دولت پشتون حایز اهمیت بوده و آن موجودیت قوای بشری ورزیدۀ این مناطق بود که از لحاظ تکامل در مرحله مترقی‌تری قرار داشتند و دولت پشتون به وجود آنان ضرورت داشت... داخل شدن مناطق تاجیک‌ها، اوزبک‌ها و تورکمن‌ها در قلمرو دولت افغانی، تکامل اجتماعی و اقتصادی آن‌ها را به تعویق انداخت، زیرا چادرنشینان و نیمه‌چادرنشینان افغانی که در آن زمان در یک مرحله پایین‌تر تکامل و طرز

---

[50] **"مسئله ملی",** ", طاهر بدخشی ۱۹۷۱م, در روند نشر, مجله پژوهش کده طاهر بدخشی ۲۰۲۵م
[51] **"مسئله ملی",** ", طاهر بدخشی ۱۹۷۱م, در روند نشر, مجله پژوهش کده طاهر بدخشی ۲۰۲۵م

زنده‌گی بادیه‌نشینی یا مناسبات اشتراک‌طایفه‌ای قرار [داشتند]، نمی‌توانستند چیز مترقی‌تری در حیات اقتصادی و اجتماعی این ملیت‌ها وارد نمایند.[52]"

با این حال، فاجعه بزرگ با به قدرت رسیدن نادر افغان (خودخوانده) از خانواده مصاحبان در سال ۱۹۲۹، پس از سرکوب قیام دهقانان و حکومت موقت حبیب الله کلکانی، آغاز شد.

"آل‌نادر[53] پایه‌های **پشتون‌سالاری** را تحکیم نمود و دولت سریعاً سیاست امحای سایر اشتراک‌های اتنیک کشور را پیشه کرد و زبان و فرهنگ نهایت عقب‌مانده و محلی پشتو را رسمیت بخشید و به زور آن را اجباری کرد و عناصر هم‌چون محمدگل مومند، سید خورشیدخان (کسی‌که در زمان جنگ استقلال به حیث ارکان حرب جبهه شرق موجبات شکست جنرال صالح محمدخان را در برابر انگریزها فراهم کرده بود و به همین علت مغضوب دستگاه امانیه واقع شده بود) مجرای این سیاست قرار گرفت، ولی به حیث وزیر داخله، والی بلخ و غیره و وغیره. حتا بر لوحه‌سنگ قبور نیز ترحم نکرد، و هر آن‌چه را که مستقیم و غیرمستقیم بر سایر اشتراک‌های اتنیک تعلق می‌گرفت، از بین برد. در این زمان سیاست غصب زمین، ازبک‌ها، تاجیک‌ها، ترکمن‌ها و هزاره‌ها و اعطای بهترین زمین به اشتراک اتنیک [حاکم] توأمان عملی می‌شد.

حکومت‌های سرداران: محمد هاشم خان، شاه محمود خان و محمد داوود خان یکی از پی دیگر روشنفکران اشتراک‌های اتنیک تحت ستم را که می‌توانستند علیه این اوضاع آواز و اعتراض خویش را بلند کنند از بین بردند، زندانی کردند، فرار[ی] ساختند و باالواسطه اشخاص نیز احمدشاه خان رییس ضبط احوالات، سید عبدالله وزیر داخله، دکتور پوپل وزیر معارف، غلام رسول رییس ضبط احوالات و صدها نفر، بر روان و ذهن اشتراک‌های اتنیک تحت ستم سایه **استبداد پشتون‌سالاری** را گستردند. بدین ترتیب، در این دوران پایه‌های پشتون‌سالاری به منظور آن‌که دیگر کسی از روشنفکران اشتراک‌های اتنیک تحت ستم در خیال مبارزه با استعمار و دولت دست‌نشانده آن در کشور نیافتد _ آن‌چنان‌که در عصر امیر حبیب‌الله واقع شد_ با استبداد و بی‌رحمی بی‌مانندی استحکام یافت."[54]

اختناق استبداد هاشمی[55] (۱۹۳۳ تا ۱۹۵۳) و نسخه زهر آلود تر آن یعنی دوره صدارت داود محمد زی بارک زی (۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳) و نسخه دوران ختم سلطه فامیل مصاحبان بعد از جمهوریت داود محمد زی بارک زی (۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸) بدیعی, مستند و مکتوب نشانه و مصداق ستم ملی طبقه حاکم قبیله بارک زی افغان بر همه بود. علاوه بر شمار بسیار از نوشتار های مرتبط به موضوع در دو دهه گذشته, یک منبع با اهمیت تاریخی در که بر آن در تاریخ نگاری دو دهه گذشته با قصد و یا بی قصد توجه نشده است, سالنامه کابل است. سالنامه کابل برای تاریخ نگاران جدی و اکادیمیک سر چشمه مهم است.

---

[52] **"مسئله ملی",** ", طاهر بدخشی ۱۹۷۱م, در روند نشر, مجله پژوهش کده طاهر بدخشی ۲۰۲۵م

[53] فامیل سرداران پشاوری یعنی محمد یحیی بارک زی (پسر سلطان محمد طلایی) , با پسرش یوسف (و پسرهایش: نادر, شاه محمود, شاه ولی و محمد علی از یک زن یوسف خان بارک زی و هاشم و عزیز از زن دگر وی) در سال ۱۹۰۰م, سال آخر امیری عبدالرحمان بارک زی, با دعوت ایر از تبعید هندوستان نو "دار السلطنه کابل" برگشت. همه برادران در شهر دیره دون هندوستان تولد شده بودند, شهر که استعماربریتانیا منحیث قرارگاه اصلی برای تعلیم و تربیه افسران استخبارات استفاده می کرد. تعلیم و تربیه کودکی و نوجوانی پسر های یوسف خان بارک زی هم توسط افسران همان اداره در هندوستان انجام شد. از کودکی تا نوجوانی تعلیم و تربیه برادر توسط معلمان ملکی و نظامی انگلیسی انجام شد, در این زمینه توجه خاص به تعلیم . تربیه درست نادرو هاشم می شد. این فامیل که در دربار شاه نو "دار السلطنه کابل" حبیب الله سراج طایفه محمد زی قبیله بارک زی نقش و کارکرد معین داشت و بزودی دو برادر یوسف و آصف **مصاحبان** امیر شدند.

[54] **"مسئله ملی",** ", طاهر بدخشی ۱۹۷۱م, در روند نشر, مجله پژوهش کده طاهر بدخشی ۲۰۲۵م

[55] داکتر هارون بدخشی در پیرامون استبداد هاشمی
https://archive.org/details/badakhshi-what-is-afghan-despotism-the-case-of-hashem-khan-1

"از جمله این خصوصیات، همان «روان اجتماعی» تجاوز و تهاجم پشتون‌ها است که بورژوازی پشتون نمی‌تواند به هیچ وجه فاقد آن باشد و نمی‌تواند از آن چشم پوشد و آن را نادیده انگارد. البته این روان اجتماعی یک مسأله نژادی و سرشتی نیست و قابل تغییر است، ولی در طول تاریخ شرایط چنان بوده که به جای سرکوب شدن این روان اجتماعی پشتون‌ها، بیش از پیش زمینهٔ تراکم و ترسب و تبلور یافته و ضمن عاداتی که در وجود هر ملتی ریشه می‌گیرد، در وجود او ریشه گرفته سرانجام شکل تمایلات طبیعی او را پیدا کرده است که با تشکل دولت بورژوازی پشتون تقویت مزید یافته و می‌یابد. زیرا این روان اجتماعی نه تنها با موجودیت بورژوازی پشتون توافق دارد، بلکه اصول تقویت مواضع بورژوازی به صورت عام آن ایجاب یک‌چنین روان اجتماعی را می‌نماید...چون نیک می‌داند که در شرایط اصلاحات (به مفهوم تقسیم زمین)، این اشتراک اتنیک پشتون است که در بخش‌های تاجیک، اوزبیک، تورکمن و هزاره‌نشین کشور از نو جانشین می‌شود و بار دیگر تسلط پشتون‌ها در این مناطق احیا می‌گردد. لذا در زیر پرده و شعار وحدت و یگانگی، شعار «وطن کبیر از سند تا آمو» را بلند می‌کنند و بدون آن‌که از پایه و اساس این وحدت و یگانگی حرف در میان آید و بگوید که این وحدت و یگانگی بر چه بنایی صورت خواهد پذیرفت؟ بدینترتیب، با شعار اصلاحات ارضی توده و خلق پشتون را دنباله رو خود ساخته و به «دُم» خود تبدیل می‌کند. چون این شعار با روان اجتماعی اشتراک اتنیک پشتون سازگار است. طرفه آن‌که بورژوازی پشتون برای پوشاندن شوینیسم و زمین‌خواری خویش بر خود ماسک مترقی‌پسندی نیز می‌زند.[56]"

من نمی‌خواهم اظهار نظر مفصلی در مورد محتوای این جستار علمی سیاسی طاهر بدخشی بنویسم. این متن تا هنوز منتشر نشده بود، زیرا قرار هم نبود منتشر شود. چون این متن رونوشتی از محتوای یک درس آموزشی برای شرکت‌کنندگان در درون سازمان بدخشی در سال ۱۹۷۱م است. در عین حال، محتوای جستار, که همزمان با این متن منتشر خواهد شد، نشان‌دهنده یک گسست معرفت‌شناختی[57] در تاریخ نوشته ناشده ی اندیشه ها و در تاریخ نا شناخته ی متون علمی در کشور است, متن که از قبل در نگارش خود در جوهر سیاسی بود. تا آنجا که ما می‌دانیم، این متن، چه از نظر جهت‌گیری کلی و چه از همه مهم‌تر، از نظر محتوای تاریخی-انسان‌شناختی که اکنون به راحتی قابل تأیید است، در تاریخ اندیشه‌ها در افغانستان تازگی دارد.

در جستار آموزشی "**نظر و عمل ما در مورد انقلاب افغانستان و آزادی خلق ها و ملیت های کشور**" طاهر بدخشی نگاه ویژه به ساختار طبقاتی جامعه میاندازد: "بورژوازی نوزاد ملیت حاکم با استفاده از قدرت سیاسی خود تالش دارد تا تمام امور حمل و نقل، تجارت و تولید کشور را بهدست خود قبضه کند و بورژوازی ملیت های دیگر را از صحنهٔ رقابت خود به طور نهایی بدر سازد. این شکل دیگر ستم اقتصادی ملیت حاکمه است. از حمایهٔ مستقیم قدرت سیاسی آنها برخوردار است. ستم اقتصادی ملیت حاکم از حمایت مستقیم قدرت سیاسی آن ها بر خوردار است. **رژیم فاشیستی داود** برای ملیت های تحت ستم نقش **آلت استثمار و سرکوب** [از طرف] بورژوازی و فئودالهای ملیت حاکم را دارد. این ستمگری (**ستم سیاسی**) به طور عمده از یک طرف به شکل دیکتاتوری مستبد قبیلهٔ محمدزایی و از سوی دیگر در وجود این حقیقت که تمام **و اکثریت کامل مامورین عالی رتبه نظامی و ملکی و به خصوص قدرتمند ترین آنها از ملیت ستمگر اند،** انعکاس

---

[56] **"مسئله ملی",** ", طاهر بدخشی ۱۹۷۱م, در روند نشر, مجله پژوهش کده طاهر بدخشی ۲۰۲۵م

[57] Rupture épistémologique de Gaston Bachelard. Une rupture épistémologique est un changement fondamental dans la manière de penser et de construire la connaissance dans une discipline scientifique, qui marque la fin d'une approche antérieure et rend obsolètes les concepts qui la soutenaient. Popularisé par le philosophe Gaston Bachelard dans son ouvrage La Formation de l'esprit scientifique, ce concept décrit un dépassement des obstacles (souvent liés à des préjugés ou à des conceptions pré-scientifiques) et un passage à une nouvelle méthode de raisonnement.

میابد. و همچنین در این نکته که به جز ملیت ستمگر که تنها حاکمیت ملی خود را به دست دارد، بلکه ملیت های دیگر را نیز از حاکمیت سیاسیشان محروم ساخته است....

هیچ ملیت دیگری سرنوشت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خویش را به دست ندارد. خانوادۀ فاسد قبیلۀ محمدزایی، این سردمداران مالکین بزرگ بورژوازی ملیت حاکم **که قدرت سیاسی** را به طور عمده در تصرف دارند و مستقیماً به طبقات حاکمۀ ملیت خود تکیه میکنند، در عین زمان بزرگترین بورژواها (بورژوازی بزرگ) و زمینداران کشور نیز میباشند. این خانواده همانطوری که در تمام مدت سلطۀ خود بر افغانستان حامیان منافع استعمارگران در کشور بودند، امروز نیز کشور ما را به نیمه مستعمره مبدل نموده اند.

طبقات حاکم ملیت پشتون که قدرت سیاسی را به دست دارند, **ستمگری سیاسی و اقتصادی** را تا سرحد منحل ساختن و نابود کردن ملیت های تحت ستم ادامه میدهند و بدین ملحوظ ستم فرهنگی خود را هرچه بیشتر تشدید میکنند. تمام تاریخ و افتخارات باستانی آنها را منهدم کرده اند. لسان، عادات و رسم و رواج، البسه، طرز زندگی، در یک کلمه فرهنگ ملی آنها را غیر ملی و زشت اعلام میدارند."[58].

وقتیکه **ستم ملی با ستم فیودالی** پیوند دارد و ستم فیودالی به طور عمده در سرزمین ملیت های تحت ستم مطرح است و نیروی اصلی انقلاب دموکراتیک به ارتباط مسألۀ زمین و مناسبات فیودالی، دهقانان اند و این دهقانان به طور عمده همان دهقانان ملیت های تحت ستم اند، وقتیکه تمام منابع اقتصادی افغانستان به طور عمده در سرزمین ملیت های تحت ستم است، واضح است که امپریالیزم به طور عمده هستی این ملیت (ملیت های تحت ستم) را غارت میکند و ستم امپریالیستی در درجۀ اول بالای خلق این ملیت ها است. و باز وقتیکه ارتجاع ملیت پشتون که ارتجاع تمام ملیت ها و سرکردۀ مرتجعین این ملیت ها است، از اثر سرزمین ملیت های تحت ستم آب میخورد و ریشۀ آن در اسارت خلق های این ملیت ها است؛ پس سرزمین ملیت های تحت ستم گره گاه های تمام تضادهای جامعه را تشکیل داده و قبل از نقاط دیگر، سرزمین ملیت های ستمکش کانونهای انفجاری کشور است.

ریشه ارتجاع محافل حاکمۀ ملیت و حتا خلق پشتون از اسارت ملیت های دیگر آب میخورد و مرکز این ارتجاع نیز قبل از همه به دست خلق های این ملیت ها است. **آزادی خلق پشتون وابسته به آزادی خلق های ملیت های تحت ستم است.** خلق پشتون برای این که ارتجاع خود را سرنگون نموده و خود را آزاد کند باید خویشتن را با ملیت های تحت ستم همسرنوشت دانسته و در انقلاب ملی و دموکراتیک این ملیت ها به جدیترین طرزی یاری برساند و همبستگی عملی خود را با آنها به صورت یک جبهۀ وسیع انقلابی در مقیاس سراسر کشور برای انجام انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فیودالی افغانستان برقرار کند."[59].

این چند جنبه از ستم ملی در افغانستان، که از برنامه سازمان طاهر بدخشی گرفته شده است، نکات کلیدی این ایده و جزئیات آن را بسیار واضح و قابل فهم نشان می‌دهد. یافته‌ها و داده‌ها را می‌توان بدون مشکلات عمده روش‌شناختی تأیید

---

58 همان جا
59 همان جا

کرد. سالنامه‌های کابل این سال‌ها دقیقاً اطلاعاتی را که باید در مورد تثبیت‌کنندگان قدرت خانواده حاکم دانست، ارائه می‌دهند. یعنی اطلاعاتی از وضعیت خانواده حاکم افغان (پشتون) در آن زمان.

در تمام عرصه‌های قدرت قهرآمیز و دفع کننده حاکمان افغان، قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی، قدرت نظامی، قدرت اداری، قدرت آموزشی، قدرت پلیس، قدرت سرویس مخفی و قدرت رسانه‌ها و مطبوعات, **ستمگری سیاسی و اقتصادی** نقش و کار کرد تعیین کننده دارد.

ستم ملی, ستمگری سیاسی و اقتصادی محافل حاکمهٔ ملیت پشتون در هر سطح و در هر گوشه دولت و حکومت های آن دوران قابل باز تولید است. این پدیده امروز هم عینی و واقعی مشاهده می شود.

نتیجه گیری

در تاریخ اندیشه‌ها، و هم چنان در تاریخ نگاری اجتماعی و سیاسی کشور، این پدیده نادری است که یک اندیشه، ۵۰ سال پس از پیدایش و توسعه‌اش، با واقعیت عینی آن کشور مطابقت کامل پیدا کند. امروز، سرزمین افغان ستان تحت رژیم ترور و خشونت وحشیانه یک شبه نظامی قومی با حمایت کامل روشنفکران همان قوم است. اتحادی نامقدس از راست افراطی، راست، لیبرال، چپ و چپ افراطی قومیت افغان (=پشتون).

تشخیص طاهر بدخشی در مورد مسئله ملی امروز به همان اندازه که ۵۰ سال پیش صادق بود، صادق است. تشخیص طاهر بدخشی در مورد ستم ملی امروز به همان اندازه که ۵۰ سال پیش صادق بود، صادق است. امروز، نسل جوان به یک مسیر درخشان حقیقت نیاز دارد و ایده‌های آخرین وخشور[60] برای این منظور بیش از پیش مناسب هستند.

[60] متن استاد استادان واصف باختری در باره ی طاهر بدخشی نشر شده است